

Factors Affecting the Roots of Alliances in the Middle East: The Need to Revise the Theory of Alliances in International Relations

Milad Lotfi^۱

Mojtaba Abdakhodaei^۲

(Received: 24/03/2023 - Accepted: 22/06/2023)

Abstract

Theorizing the root of the alliance's concept and balancing is considered one of the most important topics in the science of international relations. The most prominent of these theories is presented in the framework of mainstream logic in international relations (rationalism). In other words, the unity and balancing concept is considered to be one of the main key concepts of the realist rationalist trend in international relations, which is theorized with an approach that looks at components such as power, threat, and benefit, and in the framework of an external, objective, material, structural, etc. view. On the other hand, the Middle East is one of the most important regions in the world, which has witnessed numerous alliances between regional and extra-regional powers in the years after 2011. Therefore, in this research, we have tried to look at the roots of alliances in the Middle East after the Arab uprisings. The question is: What components and variables affect alliances and balances in the Middle East? By using the analytical-explanatory method and with a case study of the roots of alliances in the balancing efforts of Syria, Iraq, the axis of resistance, and Yemen after 2011, the authors have found that "Alliances in the Middle East despite being influenced by structural, rational, objective, power-oriented and material elements which the mainstream of international relations validates in examining the roots of alliances and balances; It is also influenced by mental, normative, identity, cultural and emotional developmental variables. Therefore, it seems that the mainstream of international relations does not have the necessary sufficiency to analyze the root of alliances in the Middle East. The strong presence of immaterial and formative elements such as culture, emotion, and identity at the alliance's root in the Middle East shows that only paying attention to the structural, objective, and material components at the alliance's root in the

^۱ Ph.D. Student, Department of International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (s.m.lotfi1997@gmail.com) **Corresponding Author**
Orcid Code: <https://orcid.org/0000-0002-2819-7701>

^۲ Associate Professor, Department of International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (m.abdkhodaei@atu.ac.ir)
Orcid Code: <https://orcid.org/0000-0002-6791-3387>

Middle East is not enough and it seems necessary to review and reinterpret the theorization of alliances in international relations.

Keywords: Alliance in Middle-East, Theories of balancing and unity in international relations, The Mainstream of international relations, identity, and formative elements, structural, objective, and material components.

مؤلفه‌های مؤثر بر ریشه‌اتحادها در خاورمیانه: لزوم به بازبینی در نظریه‌پردازی اتحادها در روابط بین‌الملل

میلاد لطفی^۱

مجتبی عبدخدایی^۲

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۰۴ - تاریخ تصویب: ۱۴۰۲/۰۴/۰۱)

چکیده

نظریه‌پردازی حول مفهوم ریشه‌اتحادها و موازنه‌سازی یکی از مهم‌ترین مباحث علم روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. برجسته‌ترین این نظریه‌ها در چارچوب منطق جریان اصلی در روابط بین‌الملل (خردگرایی) ارائه شده‌اند. به عبارتی بهتر، اتحاد و موازنه‌سازی یکی از مفاهیم کلیدی جریان خردگرایانه رئالیستی در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود که نظریه‌پردازی حول آن با رویکردی ناظر بر مؤلفه‌هایی چون قدرت، تهدید و منفعت و در چارچوب نگاهی بیرونی، عینی، مادی، ساختاری و ... صورت می‌گیرد. از سویی دیگر، خاورمیانه یکی از مناطق مهم در جهان است که در سال‌های بعد از ۲۰۱۱، شاهد اتحادسازی‌های متعددی میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است. براین اساس، در این پژوهش سعی کرده‌ایم به ریشه‌اتحادها در خاورمیانه بعد از خیزش‌های عربی بپردازیم. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اتحادها و موازنه‌سازی‌ها در خاورمیانه از چه مؤلفه‌ها و متغیرهایی متأثر است؟ نگارندگان با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با مطالعه موردی ریشه‌اتحادها در عرصه موازنه‌سازی‌های سوریه، عراق، محور مقاومت و یمن در بعد از ۲۰۱۱، به این یافته دست پیدا کرده‌اند که «اتحادسازی‌ها در خاورمیانه علی‌رغم تأثیرپذیری از عناصر ساختاری،

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (s.m.lotfi1997@gmail.com)

نویسنده مسئول

Orcid Code: <https://orcid.org/0000-0002-2819-7701>

۲. دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (m.abdkhodaei@atu.ac.ir)

Orcid Code: <https://orcid.org/0000-0002-6791-3387>

۱۰۸ فصلنامه تعاملات دیپلماتیک

عقلانی، عینی، قدرت‌محور و مادی که جریان اصلی روابط بین‌الملل در بررسی ریشه اتحادها و موازنه‌سازی‌ها بر آنها صحه می‌گذارد؛ متأثر از متغیرهای تکوینی ذهنی، هنجاری، هویتی، فرهنگی و عاطفی نیز است». فلذا، حضور متقن عناصر غیرمادی و تکوینی چون فرهنگ، عاطفه و هویت در ریشه اتحادها در خاورمیانه نشان‌دهنده این امر است که توجه صرف به مؤلفه‌های ساختاری، عینی و مادی در ریشه اتحادها در خاورمیانه کفایت نمی‌کند و بازبینی در نظریه‌پردازی اتحادها در روابط بین‌الملل ضروری به نظر می‌رسد.

واژگان کلیدی: موازنه‌سازی در خاورمیانه، نظریات موازنه‌سازی و اتحاد در روابط بین‌الملل، جریان اصلی روابط بین‌الملل، هویت و عناصر تکوینی، مؤلفه‌های ساختاری، عینی و مادی.

مقدمه

اتحادسازی میان واحدهای سیاسی از ابتدای تاریخ شکل‌گیری آن‌ها در جهان وجود داشته است. از این حیث، از همان ابتدای تاریخ بسیاری سعی کرده‌اند تا ریشه اتحادها میان واحدهای سیاسی در جهان و مناطق مشخص را تشریح کنند. از توسیدید تا استفان والت همگی به دنبال تشریح و توضیح ریشه اتحادها از نگاه خود در جهان بوده و در این بین، با توجه به مهم شدن نقش اتحادها در تحولات سیاسی مهم در جهان و همچنین شکل‌گیری علم روابط بین‌الملل - به‌طور خاص بعد از جنگ جهانی اول - حوزه‌ای موسوم به بررسی نظریات موازنه‌سازی و اتحادها در جهان مورد توجه تحلیل‌گران بین‌المللی قرار گرفت. این حوزه از علم روابط بین‌الملل با توجه به غالب بودن جریان اصلی رئالیسم بر تحلیل‌ها و بررسی‌های امنیتی، از مؤلفه‌ها و عناصر موجود از آن ارتزاق کرده است، در نتیجه کلیت موازنه‌سازی در عرصه نظری به‌عنوان یکی از شاخه‌های اصلی جریان رئالیسم در جهان مطرح شده است. در طرف دیگر نیز اکثر نظریاتی که در پی تشریح ریشه اتحادها و موازنه‌سازی‌ها در جهان بوده‌اند با الهام از مؤلفه‌های قدرت‌محور و یا تهدیدمحور رئالیستی اقدام به ارائه چارچوب‌های تحلیلی خود کرده‌اند. بنابراین، جریان اصلی نظریات حوزه موازنه‌سازی در روابط بین‌الملل همواره با رویکردی رئالیستی معرفی شده است، این نظریات ریشه اتحادها و به‌طور خاص توازن‌ها در جهان را بر اساس بازی قدرت میان دولت‌های بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی و منافع نسبی آن‌ها و همچنین با رویکردی ناظر بر منطقی عینی و قدرت‌محور ارائه می‌کنند. در هنگامه برخورد با تحولاتی که مؤلفه‌های پیشینی را نقض می‌کرد نیز بسیاری از رئالیست‌ها اقدام به بازتعریف عناصر موجود در نظریات اصلی با همان دید غالب رئالیستی کردند. باوجود این، این نظریات در برخورد با مؤلفه‌های غیرمادی، ذهنی‌گرا، احساسی و تا حدودی هنجاری که در آنها واحدی

غیردولتی به ایفاگری نقش می‌پردازد، نقش مهم عناصر مادی، عینی‌گرا و دولت‌ها را پررنگ کرده و دیگر مؤلفه‌ها را تا حدی به حاشیه می‌رانند.

از لحاظ تجربی نیز مناطق مختلف در جهان همواره شاهد اتحادسازی‌ها و توازن‌های بیرونی انضمامی متعددی بوده‌اند. منطقه خاورمیانه نیز از این امر مستثنا نبوده است. خاورمیانه از جمله مناطقی است که به جهت اهمیت استراتژیک آن در جهان و حضور قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی در آن شاهد موازنه‌سازی‌های منطقه‌ای متعددی بوده است. خاورمیانه به‌خصوص بعد از تحولات سال ۲۰۱۱، موسوم به بیداری اسلامی و به جهت استقلال نسبی بازیگران آن از بازیگران فرامنطقه‌ای شاهد بیشترین اتحادسازی‌ها و موازنه‌سازی‌های درون منطقه‌ای بوده است. تحولات پس‌بیداری اسلامی زمینه‌ای را فراهم آورد تا بازیگران جریان‌های اصلی در منطقه دست به اتحادسازی‌های متقابل بزنند. تحولاتی چون جنگ سوریه، موضوع داعش و تروریسم، بحران یمن، بحران قطر، شکل‌گیری محور مقاومت و... از تحولات مهم سال‌های بعد از بیداری اسلامی بودند که زمینه بلوک‌بندی‌ها و اتحادهای متقابل را در خاورمیانه فراهم آوردند؛ به‌طوری‌که در طی حدود ده سال، خاورمیانه بستر بیشترین اتحادسازی‌ها و موازنه‌سازی‌ها در بلوک‌بندی‌های متفاوت و گاه متعارض در روابط بین‌الملل را فراهم آورد. در این بین، بسیاری از اندیشمندان حوزه روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای سعی کردند تا موضوع این اتحادها در خاورمیانه را از عینک جریان‌های اصلی نظریات موازنه‌سازی در روابط بین‌الملل شرح و بسط دهند. در واقع، مهم‌ترین نظریات این حوزه که می‌تواند شامل نظریه‌هایی چون موازنه قوا، موازنه تهدید و موازنه منافع باشد از سوی بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران برای تشریح ریشه اتحادها در خاورمیانه مورد استفاده قرار گرفت؛ اما نکته مهمی که در طول موازنه‌سازی‌ها و شکل‌گیری بلوک‌بندی‌های موجود در خاورمیانه پس‌بیداری اسلامی مشهود است، این است که موضوع اتحاد و موازنه در این منطقه فراتر از

آنچه که نظریاتی مانند موازنه قوا، موازنه تهدید و موازنه منافع درک می‌کنند؛ بود. در واقع، مؤلفه‌های بررسی شده در این نظریات توانایی کافی در جهت بررسی جامع این موازنه‌سازی‌ها در خاورمیانه را نداشته و در نتیجه پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل با چالش‌های جدی در بررسی اتحادسازی در روابط بین‌الملل مواجه شدند. براین اساس، پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اتحادها و موازنه‌سازی‌ها در خاورمیانه از چه مؤلفه‌ها و متغیرهایی متأثر است؟ نگارندگان با استفاده از روش تحلیلی-تبیینی و با مطالعه موردی ریشه اتحادها در عرصه موازنه‌سازی‌های سوریه، عراق، محور مقاومت و یمن در بعد از ۲۰۱۱، به این یافته دست پیدا کرده‌اند که «اتحادسازی‌ها در خاورمیانه علی‌رغم تأثیرپذیری از عناصر ساختاری، عقلانی، عینی، قدرت‌محور و مادی که جریان اصلی روابط بین‌الملل در بررسی ریشه اتحادها و موازنه‌سازی‌ها بر آنها صحه می‌گذارد؛ متأثر از متغیرهای تکوینی ذهنی، هنجاری، هویتی، فرهنگی و عاطفی نیز است». بنابراین، به نظر می‌رسد که جریان اصلی روابط بین‌الملل کفایت لازم را در تحلیل و بررسی ریشه اتحادها در خاورمیانه ندارد. فلذا، حضور متقن عناصر غیرمادی و تکوینی چون فرهنگ، عاطفه و هویت در ریشه اتحادها در خاورمیانه نشان‌دهنده این امر است که توجه صرف به مؤلفه‌های ساختاری، عینی و مادی در ریشه اتحادها در خاورمیانه کفایت نمی‌کند و بازبینی در نظریه‌پردازی اتحادها در روابط بین‌الملل ضروری به نظر می‌رسد.

مبانی نظری

نظریات موازنه‌سازی و اتحادها در روابط بین‌الملل

موضوع منشأ اتحادها یکی از موضوعات مورد بحث در نظریه روابط بین‌الملل است. در واقع، مطالعات و تاملات متعددی تحت عنوان کلی نظریه اتحاد گرد

هم آمده‌اند که هدف همه آنها این است که چرا دولت‌ها متحد می‌شوند؟ چه زمانی دولت‌ها متحد می‌شوند؟ و با توجه به شرایط خاص، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که کدام اتحاد شکل بگیرد؟ منبع متفاوت تهدید، خارجی یا داخلی، منجر به دو دسته‌بندی گسترده می‌شود که رویکردهای متفاوتی را در مورد چرایی شکل‌گیری اتحادها منعکس می‌کند. اولی که بر امنیت خارجی متمرکز است، با واقع‌گرایی مرتبط است که به روابط بین قدرت‌های بزرگ متمایل است. دومی، با تمرکز بر امنیت داخلی، تشکیل اتحاد توسط کشورهای کوچکتر، به ویژه کشورهای در حال توسعه را مورد بررسی قرار می‌دهد. جدای از این دو رویکرد پیشرو، توضیحات دیگری که بر اهمیت شباهت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یا کارکرد اتحادها به عنوان ابزار محدودکننده رفتار دولت‌ها تأکید می‌کنند نیز توسط تعداد کمتری از محققان ارائه شده است. در هر صورت، موازنه‌سازی یکی از مفاهیمی است که در پی تشریح ریشه‌های اتحادها در جهان است. موازنه‌سازی یکی از مفاهیم انشعابی از مفهوم اتحادسازی در روابط بین‌الملل است. موازنه‌سازی به صورت گسترده و مستمر در روابط بین‌الملل به کار می‌رود و معانی مختلفی را می‌توان از آن برگرفت. یکی از مهم‌ترین شاخه‌های تعریف‌شده از موازنه در علم روابط بین‌الملل مفهوم موازنه قوا (مورگنتا، ۱۳۷۴)؛ (Morgenthau, 1996). است. گریفیتس و اوکلاگان مفهوم موازنه قوا را به دو صورت به کار می‌برند: «یکی به کاربرد مفهوم موازنه قوا در معنای سیاست که به صورت کوششی ارادی در جهت برتری و چیرگی قدرت مقابل تعریف می‌شود و دیگری به کاربرد مفهوم موازنه قوا در معنای بین‌المللی که به صورت محدود کردن تلاش قدرتی برای هژمون شدن که در نهایت به یک وضعیت تعادل منجر می‌شود به کار می‌رود. به همین منظور، موازنه قوا بر فرایندی تأکید می‌کند که طی آن گروهی از دولت‌ها در جهت عدم چیرگی دیگر دولت‌ها گام برمی‌دارند و دست به اتحاد و موازنه‌سازی می‌زنند» (گریفیتس، ۱۳۹۱: ۱۸-۱۹)؛ (Griffiths, 2011: 18-)

19). می‌توان ادعا کرد که نظریه‌های موازنه‌سازی به‌طور سنتی تحت سلطه مکاتب فکری رئالیستی و نئورئالیستی هستند. بر اساس این سنت، ساختار سیستمی، قطبیت ساختاری و آثارشی سیستمی، شکل‌گیری اتحادها را تعیین می‌کنند. به‌ویژه، مشخصه آثارشی نظام بین‌الملل، دولت‌ها را وادار می‌کند که اولویت را برای امنیت خود قائل شوند. به گفته مارتین وایت، کارکرد یک اتحاد «تقویت امنیت متحدان یا ارتقای منافع آن‌ها در دنیای خارج است» (Wight, 1978, p. 122). کشورهایایی که قادر به رویارویی یک‌جانبه با دشمن قوی‌تر نیستند، تصمیم می‌گیرند با کشورهای دیگر در شرایط مشابه همکاری کنند تا با جمع کردن توانایی‌های خود در برابر دشمن مشترک، امنیت خود را افزایش دهند. اساساً، این شناخته‌شده‌ترین توضیح در مورد منشأ موازنه‌سازی‌های بیرونی و همان چیزی است که معمولاً مدل «تجمع قدرت» نامیده می‌شود (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۰۴).

فذاً، با درنظرگرفتن این نکته که موازنه‌سازی و اتحادسازی در وورابط بین‌الملل از حیث نظری متأثر از جریان صالی روابط بین‌الملل و به‌طورخاص رویکرد رئالیستی است می‌توان اذعان کرد که نظریاتی چون موازنه قوا، موازنه تهدید، موازنه منافع که همگی متأثر از ادبیات رئالیستی هست از جمله مهم‌ترین نظریات برجسته در روابط بین‌الملل هستند که به طرح چگونگی شکل‌گیری اتحادها می‌پردازند. در این بین، نظریه موازنه قوا مهم‌ترین نظریه‌ای است که در سیاست بین‌الملل سال‌ها به‌عنوان نظریه غالب در بررسی ریشه اتحادها در نظر گرفته می‌شده است. عمر این نظریه به پیش از تأسیس رسمی علم روابط بین‌الملل بازمی‌گردد. در واقع، توسیدید (توسیدید، ۱۳۷۸)؛ (Thucydides, 1999). جز اولین کسانی بود که با پذیرفتن مبانی قدرت‌محور، چگونگی اتحاد اسپارت‌ها با دیگر دولت‌شهرها و ایرانیان را در مقابل آتنی‌ها شرح داد. در طول شکل‌گیری کنسرت‌های اروپایی بعد از کنگره وین نیز این چارچوب تحلیلی هواداران بیشتری را به خود جذب کرد؛ چرا که

به صورت واقع بینانه آنچه در بطن اروپا اتفاق می افتاد را شرح می داد. همچنین بعد از شکل گیری علم روابط بین الملل به صورت مدون نیز اندیشمندان برجسته رئالیستی چون مورگنتا (مورگنتا، ۱۳۷۴) و بعدها کنت والتز (والتز، ۱۳۹۲) از این چارچوب تحلیلی برای شرح اتحادسازیها در عالم واقع و سیاست بین الملل بحث کرده و با ارائه شواهد رئالیستی در نظام بین الملل به دفاع از آن پرداختند. با وجود این، هیچ پارادایم و نظریه ای در حوزه علوم سیاسی کامل و ابطال ناپذیر نیست. در نتیجه هر چارچوب تحلیلی در برخورد با تحولات عینی که می تواند آن را با چالش روبه رو کند از اعتبار ساقط می شود. هر کدام از نظریات اصلی در حوزه اتحادسازی نیز در پی بررسی معایب دیگر نظریات مطرح شده متقدم خود شکل گرفته و در نتیجه هر کدام سعی کردند کاستی های نظریات متقدم خود را بپوشانند و دیدی جامع تر ارائه کنند. برای مثال، نظریه «موازنه تهدید» (Walt, 1987) که توسط «استفان والت»^۱ در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی مطرح شد در پی بازتعریف نظریه موازنه قوا بود که از سوی رئالیست های کلاسیک و حتی نورئالیست هایی چون والتز برای بررسی اتحادهای مهم در نظام بین الملل در نظر گرفته می شد. به عبارتی بهتر، عدم انطباق مسائل مطرح شده در نظریه موازنه قوا در دهه ۱۹۸۰ میلادی با تحولات موجود در نظام بین الملل باعث شد تا نورئالیست هایی چون استفان والت در مقام دفاع از مبانی اصلی مکتب خود به بازخوانی و ارائه تفسیری جدید از مفهوم موازنه و اتحادسازی در جهان بپردازند. بنابراین، بازتفسیری نوین از نظریه موازنه قوا توسط والت را می توان در چارچوب پاسخگو نبودن پارادایم نورئالیسم حول موضوع اتحادها در جهان دانست. والت (Walt, 1987) در کتاب خود ریشه شکل گیری موازنه از سوی جمعی از دولت ها را در وجود تهدیدی که در مجاورت جغرافیایی آنها قرار داشته و دارای نیت تهاجمی علیه آن دولت ها بوده و همچنین مجموع قدرت تهدید مقابل در نظر گرفت. او استدلال کرد که تاریخ واقعاً از نظریه موازنه قوا پشتیبانی نمی کند. والت اشاره

کرد که کشورها ظهور قدرت‌های غیرتهاجمی را می‌پذیرند و درعین حال تلاش می‌کنند تا در مقابل تهدیدهای بسیار کم‌تر، اما تهاجمی‌تر توازن ایجاد کنند. در نتیجه، او استدلال کرد که ایده دولت‌ها درباره امنیت با تهدید درک‌شده تعریف می‌شود، نه نیاز به حفظ توازن قدرت و این چنین نظریه موازنه تهدید متولد شد. او با تمرکز کردن بر تهدید واحدها به جای تمرکز منحصر بر قدرت واحدها مانند قابلیت‌های نظامی یا تهاجمی رویکرد جدید قانع‌کننده‌ای را در حوزه نظریه موازنه‌سازی ارائه کرد (Walt, 1985; Walt, 1987: 25-26). از منظر او «کشورهایی به‌عنوان کشور تهاجمی تلقی می‌شوند که احتمالاً دیگران را تحریک می‌کنند تا در برابر خودشان موازنه برقرار کنند» (Walt, 1987: 25). با وجود این، والت با اینکه یک نورئالیست است سعی کرده است نگاه پیشینیان خود-نورئالیست‌های متقدم باورمند به نظم هژمونیک و رئالیست‌های معتقد به نظریه موازنه قوا- را تعدیل کند؛ اما وجه ساختاری بودن کماکان در چارچوب تحلیلی استفان والت حفظ می‌شود. همچنین در این برهه «رنالد شوئلر»^۲ که خود یک نورئالیست بود نیز در جهت رفع کاستی‌های موجود در نظریه‌های موازنه‌سازی در روابط بین‌الملل از نظریه «موازنه منافع» بحث کرد (Schweller, 1998). شوئلر در مطالعه خود درباره ریشه‌های جنگ جهانی دوم استدلال کرد که تصور نادرست در مورد توزیع قدرت باعث شد استالین به‌جای ایجاد توازن با هیتلر، با او درگیر شود. درجایی دیگر شوئلر استدلال می‌کند که دولت‌ها اغلب در ارزیابی تهدیدها ناکام می‌مانند و بیشتر مواقع از تعادل با دیگر قدرت‌ها جلوگیری می‌کنند. در نتیجه، شوئلر طی سلسله مطالعات خود بیان کرد که انگیزه اصلی دولت‌ها در رفتار با دیگر دولت‌ها برخلاف آن چیزی که والت بیان می‌کند بیش از آنکه متاثر از ترس و یا تهدیدات ناشی از آن باشد متاثر از منافع است که سیاست خارجی آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد (Schweller, 1996: 101) و دولت‌ها با توجه به قدرتی که اعمال می‌کنند و بسته به منافع که در نظام بین‌الملل پیگیری

می‌کنند؛ به صورت عقلانی اهداف سیاست خارجی خود را در دستور کار قرار می‌دهند و آن‌ها را بر اساس اولویت‌بندی که دارند؛ پیگیری می‌کنند (Schewler, 2006: 6). در نتیجه، سه نظریه موازنه قوا، موازنه تهدید و موازنه منافع با دیدی متأثر از عناصر هستی‌شناسانه رئالیستی اما نوین به بحث از ریشه اتحادها در جهان پرداختند، اما جهان در سال‌های اخیر با تحولات مهمی در حوزه اتحادها روبه‌رو شد که ریشه اصلی این نظریات را با چالش مواجه کرد، تحولات عینی که حاوی مؤلفه‌های خاص و به‌حاشیه رفته‌ای هستند که حکایت بازبینی نظریات اصلی موازنه‌سازی روابط بین‌الملل را تقویت می‌کنند.

اتحادها در خاورمیانه و لزوم به بازبینی در نظریه‌پردازی اتحادها در روابط بین‌الملل

در حوزه علم زمانی که پارادایمی اعتبار خود را از دست بدهد پارادایم‌های جدید سعی در پوشش خلأهای آن علم بی‌اعتبار اقدام می‌کنند و از این طریق اقدام به کسب اعتبار می‌کنند. توماس کوهن در این رابطه به این موضوع اشاره می‌کند که «پارادایم عبارت است از مجموعه‌ای از مفاهیم، مفروضات و شیوه‌هایی که تا زمانی که بین اصحاب علم پایگاه دارد، مشروع است و ادامه حیات می‌دهد؛ به تدریج که افراد در مورد یک پارادایم به شک و تردید افتادند و راه‌حل‌های بدیل به وجود آمد، پارادایم قبلی سرنگون می‌شود» (منوچهری و دیگران، ۳۲)؛ (Manochehri and others, 2009: 32).

در عالم علوم اجتماعی زمانی که تحولات عینی در عالم واقع بتوانند به‌صورتی عینی مؤلفه‌های یک چارچوب تحلیلی و حتی یک نظریه را دچار چالش کنند؛ آن چارچوب تحلیلی از اعتبار بررسی دقیق و مکفی پدیده‌های مهم در جهان عاجز خواهد شد و در نتیجه اعتبار خود را در میان اصحاب علم از دست خواهد داد. به‌طور خاص، همان‌طور که تشریح داده شد، در حوزه نظریات موازنه‌سازی و اتحادها در روابط بین‌الملل نظریه موازنه قوا زمانی به‌عنوان محوری‌ترین

چارچوب تحلیلی در رویکرد رئالیسم از اعتبار بالایی برخوردار بود؛ اما با پایان جنگ سرد و عدم اتحاد قدرت‌ها در برابر آمریکا (به‌عنوان هژمون) این نظریه کارکرد پیشینی خود را از دست داد. در نتیجه، افرادی چون استفان والت و رندال شوئلر با ارائه نظریه‌های خود و تغییر محور نظریه پیشینی از محور قدرت به تهدید و منافع مشترک سعی در پوشش خلأهای پدیدار شده از نظریه موازنه قوا کردند. در دوره نظم گذار و همچنین نظم تک‌قطبی آمریکا این نظریات توانستند به حیات نظری خود ادامه دهند. نظریاتی چون موازنه تهدید همان‌طور که قابلیت بررسی اتحادهای جدید را داشت می‌توانست ریشه اتحادها در طول زندگی بشر را نیز بهتر از نظریه موازنه قوا تحلیل کند. همچنین نظریه موازنه منافع که در چارچوب رئالیسم نوکلاسیک مطرح شد توانست ریشه بسیاری از اتحادها در آستانه قرن ۲۱ ام را تحلیل کند. برای مثال، هنگامی که فرانسه و آلمان از پیوستن به ائتلاف آمریکا علیه صدام در سال ۲۰۰۳ میلادی پرهیز کردند؛ طرفداران این نظریه چارچوب این تحول در غرب را از نگاه نبود منافع مشترکی برای مقابله با صدام در نگاه فرانسه و آلمان تلقی کردند (Grigorescu, 2008).

با وجود این، به نظر نگارندگان در تحولات مربوط به خاورمیانه در سال‌های پس‌آیند، همکاری‌های امنیتی در حوزه اتحادسازی‌ها افتاد که نظریاتی مانند نظریه موازنه قوا، موازنه تهدید و حتی موازنه منافع با چالش روبه شدند. در واقع، اتحادها در خاورمیانه نشان می‌دهد که نگاه صرف ساختاری و مبتنی بر تحولات صرف عینی و مادی و همچنین تلقی از دولت به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر در حوزه اتحادسازی؛ رویکردی مکفی و جامع را به تحلیل‌گر ارائه نمی‌کند و در نتیجه لزوم توجه به دیگر مؤلفه‌های مهم تأثیرگذار بر موازنه‌سازی و اتحادسازی و همچنین توجه به مطالعات امنیتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منطقه مورد مطالعه با توجه به بستر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موجود در آن بیش از پیش حس می‌شود. از این‌رو، در ادامه بحث با مطالعه موردی چندی از

اتحادهای خاورمیانه در سال‌های پس از بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱ میلادی به چگونگی شکل‌گیری چالش‌هایی در حوزه نظریات جریان اصلی موازنه‌سازی و به‌طور خاص نظریه موازنه قوا، تهدید و منافع خواهیم پرداخت. در واقع در ادامه بحث با مطالعه‌های موردی عینی نشان خواهیم داد که نظریاتی مانند موازنه قوا تهدید و منافع علی‌رغم کارکردی بودنشان، توانایی لازم در بررسی برخی مؤلفه‌های تأثیرگذار بر موازنه‌سازی در خاورمیانه را ندارند و به همین دلیل موضوع اتحادهای عینی و واقعی در خاورمیانه نشان می‌دهد که توجه به عناصر هنجاری، غیرمادی، داخلی، فرهنگی و ... در بررسی شکل‌گیری اتحادها می‌تواند دیدی جامع را به تحلیل‌گر حوزه اتحادسازی و موازنه‌سازی ارائه کند.

هویت، ایدئولوژی و کنشگری بازیگران غیردولتی در عرصه اتحادسازی

در سوریه

سوریه یکی از مهم‌ترین میادین اصلی اتحادسازی قدرت‌های منطقه‌ای و حتی فرامنطقه‌ای در بعد از تحولات مربوط به سال ۲۰۱۱ میلادی در خاورمیانه بوده است. مهم‌ترین ائتلاف و شکل‌گیری بلوک‌بندی‌های متعدد منطقه‌ای را می‌توان در اوج جنگ سوریه مشاهده کرد؛ اما آنچه موضوع موازنه‌سازی در سوریه را از بسیاری از اتحادها در جهان متمایز کرد موضوع نقش مؤلفه‌های هویتی و ایدئولوژیکی در جریان موازنه‌سازی و ائتلاف‌سازی در آن بود. می‌توان اذعان کرد که موضوعات ژئوپلیتیکی و حتی مؤلفه‌های عینی در شکل‌گیری اتحادها در سوریه بسیار مهم بوده‌اند؛ چراکه سوریه در یک محور ژئواستراتژیک در خاورمیانه واقع شده است و شکل‌گیری محور بلوک مقاومت در مقابل محور عربی-عبری را می‌توان در قالب موضوع ژئوپلیتیک سوریه و همچنین چارچوب تهدید مشترکی که هر یک از طرفین نسبت به یکدیگر احساس می‌کردند، ارزیابی کرد (Tan & Perudin, 2019). همچنین بسیاری از ناظران بین‌المللی معتقد هستند که کشورهایی چون ایران، عراق، ترکیه، اردن،

اسرائیل و عربستان سعودی به دلیل نزدیکی جغرافیایی به سوریه و منافع استراتژیکی که در آن داشتند، در جنگ سوریه شرکت داشته‌اند (Mirza & et al, 2021). اما با بررسی دقیق‌تر موضوع جنگ سوریه می‌توان ادعان کرد که مؤلفه‌های مهم دیگری علاوه بر مؤلفه‌هایی چون تهدید مشترک و ژئوپلیتیک و منافع مشترک و ... در جنگ سوریه دخیل بوده‌اند که موضوع اتحاد در جنگ سوریه را پیچیده و غامض می‌کنند.

در نگاه اول این موضوع را باید مورد ارزیابی قرار داد که آنچه در جنگ سوریه و موضوع موازنه‌سازی در آن مهم جلوه می‌کند موضوع نقش بازیگران غیردولتی در اتحادسازی‌ها و بلوک‌بندی‌های موجود در طول جنگ سوریه است. در واقع، زمانی که گروه‌های مختلف غیردولتی در جنگ سوریه در برابر دولت رسمی سوریه قد علم کردند و جنگ داخلی در سوریه به اوج خود رسید، ائتلاف‌های غیررسمی میان گروه‌های غیردولتی از جمله ارتش آزاد سوریه، گروه‌های جهادی سلفی (از جمله جبهه النصره و تحریر الشام)، نیروهای مختلط کرد-عرب دموکراتیک سوریه و داعش در برابر دولت رسمی سوریه شکل گرفت (Durac, 2015: 1). در مقابل چنین ائتلاف سست غیردولتی نیز موازنه‌سازی و ائتلاف دولتی ایران، سوریه و عراق شکل گرفت که بعدها روسیه نیز به آن اضافه شد. درحقیقت، زمانی که خطر سقوط حکومت اسد در سوریه به گوش هم‌پیمانان استراتژیکی سوریه رسید؛ موازنه دولت‌های سوریه، ایران، عراق و روسیه در برابر ائتلاف گروه‌های مخالف حکومت، گروه‌های تروریستی و... شکل گرفت. درنتیجه، در جریان جنگ سوریه جبهه‌بندی که شکل می‌گیرد یک جبهه‌بندی کاملاً دولتی نبوده و نمی‌توان موضوع موازنه‌سازی و ائتلاف‌سازی در بحران سوریه را فارغ از نقش بازیگران دولتی مورد ارزیابی قرار داد. البته این نکته را نیز نباید از ذهن دور انگاشت که ائتلاف غیردولتی در برابر دولت سوریه از سوی حکومت‌های عربی حاشیه خلیج فارس و حتی ترکیه موردحمایت قرار می‌گرفت (Hokayem, 2012: 5). به‌عبارتی دقیق‌تر، جنگ

سوریه نوعی جنگ نیابتی در خاورمیانه تلقی می‌شد که یک‌طرف ماجرا با حضور رسمی در میدان و طرف دیگر با حمایت از بازیگران غیردولتی نیابتی در آن اقدام به خنثی کردن اقدامات یکدیگر می‌کردند. همچنین، باید به این موضوع توجه کرد که در طول بحران سوریه، در ائتلاف رسمی و دولتی ایران، سوریه، عراق و روسیه بازیگران غیردولتی چون حزب‌الله لبنان، نیروی مقاومت مردمی سوریه و عراق نیز حضور داشتند که موازنه دولتی شکل گرفته در جهت حمایت حکومت سوریه را یاری می‌کردند؛ به طوری که مشارکت حزب‌الله در جنگ سوریه از آغاز مرحله شورش مسلحانه و جنگ داخلی سوریه در سال ۲۰۱۱ میلادی قابل توجه بوده است و از سال ۲۰۱۲ میلادی به بعد به حمایت فعال از نیروهای دولت و حتی استقرار نیروهای رزمی‌اش در سوریه تبدیل شد و تا سال ۲۰۱۴ میلادی حزب‌الله در سراسر سوریه مستقر بود (Aljazeera, 2014).

اما موضوع مهم دیگر در ائتلاف‌سازی موجود در جنگ سوریه که نظریات جریان اصلی موازنه‌سازی روابط بین‌الملل را با چالش مواجه می‌کند موضوع نقش هویت و ایدئولوژی در جریان جنگ سوریه و نقش آن در ایجاد و تقویت اتحادسازی‌ها در سوریه بوده است. در واقع، فارغ از نقش بازیگران غیردولتی در این جنگ و حتی حضور بازیگرانی چون عراق و ایران با توجه با منافع ملی‌شان و رویکرد ژئوپلیتیکشان می‌توان ردپای هویت و ایدئولوژی را در اتحادسازی‌های موجود در جنگ سوریه مشاهده کرد؛ چراکه خاورمیانه محل تعارض هویت‌های گوناگون است و بدون در نظر گرفتن مؤلفه هویت - هرچند به صورت روبنای موضوع در تحولات سیاسی - اجتماعی آن نمی‌توان تحلیلی دقیق ارائه کرد. نکته مهم این است که گروه‌های مخالف حکومت سوریه و شورشی‌هایی که در برابر حکومت اسد قد علم کرده بودند اکثراً یک وجه مشخص هویتی داشتند و آن هویت مذهبی «سنی» آن‌ها بود. درحقیقت، در اوج جنگ سوریه ائتلاف‌های غیررسمی «سنی» میان گروه‌های غیردولتی از جمله

ارتش آزاد سوریه، گروه‌های جهادی سلفی (از جمله جبهه النصره و تحریر الشام)، نیروهای مختلط کرد - عرب دموکراتیک سوریه و داعش در برابر دولت رسمی سوریه شکل گرفتند (Durac, 2015: 1). در این بین، آنچه شکل‌گیری یک ائتلاف هویتی سنی را در برابر حکومت تسهیل می‌کرد، حاکم بودن اقلیت «شیعه علوی» بر دستگاه سیاسی سوریه و در مقابل آن شکل‌گیری «جریان سنی» مخالف در برابر حکومت سیاسی سوریه بود. در واقع، خاندان اسد متعلق به اقلیت شیعه علوی در «الاذقیه» سوریه است. علوی‌ها یکی از اقلیت‌های موجود در سوریه و بخشی از جمعیت علویان بزرگ خاورمیانه هستند که بیشتر در کناره شمال شرقی ساحل مدیترانه، بین شمال لبنان و دشت «کیلیکیه» در ترکیه زندگی می‌کنند. علوی‌ها در سوریه حدود ۱۵ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهند (Goldsmith, 2011: 35). نکته مرتبط با بحث حاضر این است که علوی‌ها خود را یکی از شاخه‌های تشیع معرفی کرده و در ساختار سیاسی سوریه نقش جدی دارند. از این‌رو، علوی‌ها در سوریه با وجود جمعیت کمی که دارند، اما قدرت اصلی سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی سوریه را در اختیار دارند. در نتیجه، می‌توان مدعی بود که ائتلافی که در مقابل حکومت اسد در طول بحران سوریه شکل گرفته بود رنگ‌وبوی هویتی در خود داشت؛ در واقع هویت «سنی» ائتلاف متقابل اسد نوعی تمایز روبنایی را در برابر اقلیت شیعه علوی حاکم بر کشور نشان می‌داد. موضوع از این جهت با اهمیت می‌شود که بدانیم دولت‌های حامی ائتلاف مخالف حکومت سوریه نیز دارای هویت «سنی» هرچند با انشعابات مختلف و متعدد بودند. در حقیقت، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر و حتی ترکیه به‌عنوان بلوک قدرت متقابل حکمت اسد در طول بحران سوریه، همگی از یک پشتوانه مذهبی سنی برخوردار بودند. واقعیت پیچیده جامعه سوریه و تأثیر مذهب بر رفتارهای مردم و گروه‌های متخاصم در درون آن، هویت مذهبی را به موضوعی حیاتی در بررسی موازنه‌سازی جنگ تبدیل کرد. علاوه بر این، دخالت ایران و عربستان

این تصور را به وجود آورد که انگیزه‌های مذهبی در پشت دخالت خارجی در جنگ وجود دارد که می‌تواند در صحنه به‌عنوان نوعی منازعه میان شیعه و سنی در سطح منطقه‌ای منعکس شود؛ بنابراین، برای درک پویایی منازعه در سوریه و همچنین شکل‌گیری اتحادها و موازنه‌سازی‌ها در درون آن بررسی نقش دین و هویت مذهبی ضروری به نظر می‌آید (Almahamid, 2021: 27).

در نتیجه، موضوع هویت در اتحادسازی‌ها در جنگ سوریه صرفاً یک موضوع داخلی نبوده؛ چراکه در مقابل اتحاد و ائتلاف سنی داخلی و منطقه‌ای در برابر حکومت شیعه علوی سوری بازیگران محور مقاومت شیعی نیز به حمایت از سوریه اقدام کردند. در حقیقت، ایران و عراق که جز مهم‌ترین هم‌پیمانان استراتژیک سوریه در طول جنگ تلقی می‌شدند از یک هویت و ریشه شیعی برخوردار هستند که به همین منظور، شکل‌گیری ائتلاف سوریه، ایران و عراق در کنار حضور بازیگر غیردولتی شیعی چون حزب‌الله تداعی‌کننده نوعی محور شیعی در برابر محور سنی متقابل آن‌ها در سوریه و منطقه بوده است. هرچند که شیعیان علوی در آداب و رسوم و اصول مبانی دینی خود با شیعیان دوازده امامی ایران، عراق و جنوب لبنان تفاوت‌هایی دارند؛ اما به‌طور کلی نقش مذهب و هویت مذهبی را نمی‌توان در طول اتحادسازی‌ها و موازنه‌سازی‌های سوریه به حاشیه راند. ۴

همچنین به نظر می‌آید که فارغ از مباحث ژئوپلیتیک و اهمیت آن در شکل‌گیری موازنه مشترک سوریه، ایران و روسیه در برابر ائتلاف ضدحکومتی سوریه، نوعی ایدئولوژی ضدغربی نیز در ایجاد چنین موازنه مشترکی میان ایران، سوریه و روسیه نقش مهمی داشته است. درحقیقت، ائتلاف مشترک گروه‌های مخالف بشار اسد در سوریه از حمایت مالی کشورهای منطقه از جمله کشورهای سلطنتی حاشیه خلیج فارس و همچنین حمایت ضمنی غرب در جهت اسقاط حکومت اسد برخوردار بود؛ در مقابل این رویکرد غرب، ایران و روسیه هر دو با مواضع و ایدئولوژی ضدغربی خود خواستار ابقای حکومت رسمی اسد

در سوریه بودند و همین موضوع موجب نزدیکی این بازیگران در میدان مشترک سوریه شده و شرایط موازنه‌سازی مشترک میان آن‌ها را در سطح منطقه‌ای مهیا کرد. درحقیقت، شرایط ناپایدار در خاورمیانه فرصت مناسبی را برای ایران و روسیه فراهم کرد تا موقعیت خود را به سطح بالایی ارتقا دهند و با به چالش کشیدن قدرت آمریکا و متحدان غربی‌اش در سوریه، خود را به‌عنوان عوامل جدید موازنه‌سازی در منطقه معرفی کنند که می‌توانند قواعد بازی را تغییر دهند و معادله قدرت را به نفع خود کنترل کنند (Noori & Masoudi, 2022: 168). بنابراین، می‌توان اذعان کرد که در میدان جنگ سوریه، صرف توجه به مباحث عینی، ژئواستراتژیک و همچنین تعریف از تهدید مشترک در معنای دولتی آن، تحلیلی جامع را در اختیار ناظران بین‌المللی قرار نمی‌دهد و باید مؤلفه‌های ذهنی، هنجاری چون هویت، ایدئولوژی و ... را در تحلیل‌ها مورد ارزیابی قرار داد.

اتحادسازی در برابر تهدیدی غیردولتی در عراق و سوریه

شبکه‌های گسترده تروریستی در جهان اگر بتوانند تأثیر مهمی در تحولات سیاسی جهان بگذارند به‌عنوان بازیگران سیاسی غیردولتی در جهان به رسمیت شناخته می‌شوند. در خاورمیانه نیز بازیگران تروریستی از دهه ۱۹۹۰ میلادی توانستند بر وزنه قدرت در منطقه تأثیر بگذارند و بازیگران دولتی در منطقه و حتی جهان را دچار چالش کنند؛ اما نکته بسیار مهمی که در رابطه با شبکه‌های تروریستی به‌عنوان بازیگران غیردولتی در جهان و روابط بین‌الملل وجود دارد این است که تا قبل از تحولات عینی در خاورمیانه و ظهور داعش در کشورهای عراق و سوریه بسیاری از ناظران بین‌المللی در بررسی اتحادها و موازنه‌سازی‌ها در جهان تهدید مشترک و یا قدرت بلامنازع تعریف شده را یک دولت تلقی می‌کردند؛ لکن تحولات خاورمیانه و به‌دنبال آن ظهور داعش و گسترش سریع آن در منطقه این احساس را ایجاد کرد که یک تهدید مشترکی در منطقه

در حال شکل‌گیری است و شکل‌گیری موازنه در برابر آن امری واجب تلقی شد. این در حالی بود که داعش به‌عنوان یک بازیگر تروریستی غیردولتی تعریف می‌شد و در عین حال وجوه یک تهدید مشترک عینی را نیز دربر می‌گرفت. این گروه غیردولتی در سوریه حملات زمینی متعددی را علیه نیروهای دولتی سوریه و جناح‌های مخالف سوری انجام داد و تا دسامبر ۲۰۱۵ میلادی مناطقی را در اختیار داشت که حدود ۸ تا ۱۲ میلیون نفر را شامل می‌شد و از غرب عراق تا شرق سوریه امتداد می‌یافت و در آن مناطق تفسیر خود از قوانین اسلامی را اجرا می‌کرد. تخمین زده شده است که داعش در آن زمان بودجه سالانه بیش از یک میلیارد دلار آمریکا و بیش از ۳۰۰۰۰ جنگجو را داشته است (Gerges, 2016: 21-22) و این حجم از بودجه برای یک بازیگر غیردولتی در منطقه برابری قدرت آن را با بسیاری از قدرت‌های منطقه نشان می‌داد و این موضوع به معنای ظهور بازیگری غیردولتی مؤثر در منطقه بود که تأثیر رفتارش از بسیاری از بازیگران دولتی در منطقه بیشتر می‌بود. البته این موضوع را از ذهن نباید دور انگاشت که داعش اگرچه یک بازیگر غیردولتی در منطقه تلقی می‌شد؛ اما شواهدی نشان می‌دهد که هنگامی که اقدامات تروریستی داعش در سوریه آغاز شد، برخی از بازرگانان عربی خلیج فارس شروع به تأمین مالی تیپ‌های اسلام‌گرایان رادیکال از جمله داعش کردند. در این رابطه سازمان ملل نیز مدعی شد که داعش توسط پادشاهی‌های نفتی خلیج فارس تأمین مالی می‌شود (European parliament, 2017: 14).

داعش فراتر از سوریه و عراق به دنبال گسترش در لبنان، اردن، فلسطین و تا لیبی و احتمالاً به نیجریه و ساحل بود. در همه این کشورها، وجود عناصر حامی داعش ممکن بود مسیری برای ورود این گروه ایجاد کند که فعالانه در تلاش برای ایجاد هسته‌های تروریستی و ایجاد و بهره‌برداری از تنش‌های فرقه‌ای در منطقه وسیع‌تر می‌شد (Cîrlig, 2015: 3). از طرفی نیز بمب‌گذاری‌های متعدد فرمانطقه‌ای داعش در دل اروپا و همچنین موج مهاجرت آوارگان ناشی از

اقدامات این بازیگر غیردولتی، زنگ خطری برای بازیگران فرامنطقه‌ای در جهان ایجاد کرد. از این رو، با گسترش داعش در منطقه، موازنه‌سازی در برابر تهدید مشترک آن در سطح منطقه‌ای شکل گرفت. موازنه محور ایران، سوریه و عراق در کنار گروهایی چون حشدالشعبی و نیروی مردمی مقاومت سوریه و همچنین حزب‌الله لبنان در برابر داعش شکل گرفت و بدین وسیله اتحادی از بازیگران دولتی و غیردولتی در برابر تهدید مشترکی غیردولتی در سطح منطقه شکل گرفت. در حاشیه نشست ناتو در سپتامبر ۲۰۱۴ میلادی نیز ایالات متحده خواستار تشکیل یک موازنه‌سازی و ائتلاف بین‌المللی برای مبارزه با تهدید ناشی از داعش شد؛ بنابراین ۹ متحد و عضو ناتو از جمله فرانسه، بریتانیا، دانمارک، آلمان، کانادا، ترکیه، ایتالیا، لهستان و استرالیا از درخواست ایالات متحده برای این اقدام حمایت کردند و در ۱۰ سپتامبر نیز رئیس‌جمهور ایالات متحده یک استراتژی «جامع» برای مقابله با داعش را اعلام کرد که در هماهنگی با شرکای ائتلاف قرار شد داعش را شکست داده و آن‌ها را از خاورمیانه به حاشیه براند (Cîrlig, 2015: 6). باید به این موضوع توجه کرد که کشورهای عضو ناتو مجاورت جغرافیایی مستقیمی با داعش و منطقه‌ای که در آن ظهور پیدا کرده بود نداشتند؛ این در حالی است که با توجه به رویکرد رئالیسم کلاسیک و حتی انشعابات جدید آن، موازنه‌سازی در برابر یک تهدید مشترک در یک منطقه مجاور و توسط دولت‌های مجاور آن صورت می‌گیرد (Walt, 1987)؛ اما شکل‌گیری موازنه بین‌المللی در برابر تهدید مشترک داعش در منطقه این موضوع را نشان داد که در جهان حاضر اثرات یک تهدید مشترک به یک منطقه و حتی مناطق پیرامونی مجاور آن خلاصه و محدود نمی‌شود؛ بلکه اثرات بلندمدتی از قبیل تأثیرات مخرب زیست‌محیطی و همچنین موج مهاجرت گسترده از منطقه جنگ و درگیری به مناطق آرام و بدون درگیری و اثرات متابع آن می‌تواند حضور بازیگران فرامنطقه‌ای جهت موازنه‌سازی در برابر یک تهدید مشترک الزامی کند. نکته مهم بعدی در رابطه با

این بحث که در ابتدا نیز به آن اشاره شده بود موضوع مهم شدن نقش بازیگران غیردولتی در روابط بین‌الملل است؛ موضوع داعش کاملاً نشان داد که اولاً تهدید مشترک و یا قدرت بلامنازعی که در یک منطقه ظهور می‌کند الزاماً نمی‌تواند یک واحد سیاسی تعریف شده از بازیگر دولتی باشد و همچنین موازنه‌سازی در برابر آن نیز الزاماً توسط دولت‌ها میسر نمی‌شود و طیف وسیعی از بازیگران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را دربر می‌گیرد.

محور مقاومت و موازنه هویتی - عاطفی ایران با بازیگران دولتی و غیردولتی

یکی دیگر از موازنه‌سازی‌های مهم در منطقه خاورمیانه، اتحادسازی مربوط به محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران است. جمهوری اسلامی ایران از سال ۲۰۱۱ میلادی به‌طور قابل‌توجهی نفوذ خود را در خاورمیانه گسترش داده است. ورود آن به جنگ سوریه در کنار روسیه از سال ۲۰۱۵ میلادی به بعد نیز به پیروزی حکومت رسمی سوریه در جنگ داخلی کمک کرد. در عراق نیز مستشاران نظامی ایرانی در مبارزه با داعش به ارتش و نیروهای مردمی عراق کمک کردند و از سوی دیگر، در یمن نیز جمهوری اسلامی ایران از سال ۲۰۱۴ میلادی حمایت معنوی خود را از جنبش انصارالله یمن گسترش داد، تا جایی که انصارالله توانستند در جنگ علیه عربستان سعودی و امارات متحده عربی مقاومت جدی کنند. درحقیقت، در سال ۲۰۱۵ میلادی سیاست منطقه‌ای ایران تهاجمی‌تر شد و مستشاران نظامی این کشور در عراق و سوریه مستقر شدند. همچنین جمهوری اسلامی ایران با هدف ایجاد «جبهه دوم» در رویارویی با رژیم صهیونیستی در سوریه و جنوب لبنان مستقر شد و برای این منظور متحد استراتژیک غیردولتی خود یعنی حزب‌الله را به موشک‌های بیشتر و دقیق‌تر مجهز کرد (Steinberg, 2021: 23). در عراق نیز مستشاران نظامی ایرانی با کمک نیروی حشدالشعبی و دیگر گروه‌های شبه‌نظامی داخلی پل زمینی

را که از طریق آن تجهیزات و تسلیحات از ایران به سمت جنوب سوریه و لبنان منتقل می‌شد، تأمین کردند. در نتیجه، شکل‌گیری یک محور سیاسی - امنیتی در دستور کار سیاست خارجی ایران قرار گرفت و ایران توانست بدین‌وسیله موازنه‌سازی سیاسی - امنیتی معینی را در برابر موازنه‌های جبهه عربی و صهیونیستی متقابلش در منطقه ایجاد کند.

درحقیقت، با توجه به تعریف کلاسیک از موازنه‌سازی، بازیگرانی چون آمریکا، رژیم صهیونیستی و رژیم‌های محافظه‌کار عرب خلیج فارس، جمهوری اسلامی ایران را «منبع اصلی ناامنی» در منطقه تلقی می‌کنند و از نگاه آنها هرگونه سیاست بازدارندگی منطقه‌ای باید بر جلوگیری از تهدیدات ناشی از اقدامات ایران متمرکز باشد. این تعریف معتقد است که سیاست اصلی «مهار» باید علیه بازیگرانی مانند ایران دنبال شود (Barzegar, 2010: 5). در مقابل نیز جمهوری اسلامی ایران برای مقابله موازنه‌سازی که در منطقه در مقابلش شکل گرفته است دست به توازن بیرونی با بازیگران دولتی و غیردولتی در سطح منطقه زده است. در نتیجه، ایران محور قدرتی را در منطقه شکل داده است که به «محور مقاومت» در منطقه و جهان شناخته می‌شود. این جبهه مقاومت محوری متشکل از بازیگران دولتی و غیردولتی است که شامل حزب‌الله، حماس، جبهه مردمی برای آزادی فلسطین، جهاد اسلامی فلسطین است. بازیگران دولتی و شبه‌دولتی که آشکارا با تهران همسو هستند نیز عبارت‌اند از حماس در غزه، عراق، حزب‌الله لبنان، سوریه و انصارالله در یمن (Pollack, 2020: 15).

جدای از مباحث ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی که منافع جمهوری اسلامی ایران را در موازنه‌سازی محور مقاومت در منطقه تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، نقش هویت و احساسات را نباید از منظر جمهوری اسلامی ایران در ایجاد «محور مقاومت» از یاد برد. درحقیقت، موازنه‌سازی ایران با دولت‌ها و واحدهای سیاسی خاورمیانه که یا شیعه هستند یا برای مقابله با غرب و متحدان منطقه‌ای

آن اقدام می‌کنند، از آثار و پیامدهای هویت عاطفی جمهوری اسلامی ایران در منطقه ناشی می‌شود. «همدلی» ۵ عاطفی ایران با شیعیان ناشی از دردی که آن‌ها در طول تاریخ متحمل شده‌اند، حمایت ایران از عناصر شیعه در لبنان و عراق را تشریح می‌کند. با همین منطق، کمک‌هایی که ایران به سوریه و سازمان‌های فلسطینی که با رژیم صهیونیستی مبارزه می‌کنند نیز به دلیل نارضایتی از هویت مبارزه‌جویانه با غرب در هویت عاطفی ایران برخاسته است که بر اساس سابقه ذهنیت نامطلوبی که ایرانیان از سوی برخی قدرت‌های غربی، به‌ویژه بریتانیا و ایالات متحده دیده‌اند، شکل گرفته است (Soltaninejad, 2018: 716).

بنابراین، تجربه تلخ ناشی از «حقارت عاطفی» بازیگران اصلی جبهه مقاومت که خود منبعث از تجربه تلخ حضور استعمار در منطقه، در اقلیت بودن و ... بوده است منجر به شکل‌گیری نوعی حس «همدلی» جمعی میان آنها شده و زمینه ایجاد محور قدرت را میان آنها فراهم آورد.

از طرفی، این محور توازن استراتژیک در خاورمیانه را تغییر داده و به گفته ماریسا سالیوان ۶ دارای دو رکن اصلی اهداف مشترک منطقه‌ای و حمایت از هویت مشترک است (Sullivan, 2014: 1). به طوری که اقلیت حاکم کنونی سوریه که عمدتاً از شیعیان علوی هستند یکی از انشعابات مذهب شیعه هستند که در ایران جمعیت اکثریت را دارا هستند، از طرفی، احساس همبستگی میان ایران و سوریه در برابر تقابل با رژیم صهیونیستی یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار در اتحاد میان آن‌ها است. به طوری که این پیشینه مشترک آن‌ها را به متحدان استراتژیک در مسائل مختلف تبدیل کرده است. در طرف دیگر، نیز جنبش‌های اسلام‌گرای سنی فلسطینی چون جهاد اسلامی و حماس نیز به دلیل مخالفت با اسرائیل و ایالات متحده و رویکرد ضدصهیونیستی و ضدغربی احساسی مشترک و عمیق با ایران که از سیاست‌های اسرائیل و غرب رنجور هست، دارند. بر همین اساس، این جنبش‌ها بخشی از «محور مقاومت» تلقی می‌شود و از این حیث، حماس و جهاد در موازنه مشترک ایران که صدای مبارزه

با غرب و رژیم صهیونیستی در منطقه است قرار گرفته‌اند (Al Alarabiya, 2012). همچنین بسیاری از ناظران بین‌المللی معتقد هستند که رقابت ایران و سعودی در یمن جدای از مباحث ژئواستراتژیک و تسلط بر ناحیه خلیج عدن از یک تقابل هویتی شیعی-سنی برمی‌خیزد که مطابق با آن عربستان سعودی برای حمایت از سنی‌ها و ایران برای حمایت از شیعیان زیدی یمن در سال‌های اخیر اقدام به حمایت از بازیگران مذهبی داخل یمن کرده‌اند و اقدام به موازنه‌سازی در مقابل یکدیگر کرده‌اند (Ahmed, 2019: 86). بنابراین، نقش هویت و عاطفه شیعی، ضدصهیونیستی و ضد غربی را می‌توان در ایجاد محور مقاومت در منطقه خاورمیانه مهم تلقی کرد که در کنار رویکرد ژئواستراتژیک و منفعت‌محوری که ایران در منطقه دنبال می‌کند می‌تواند نقش تسهیل‌کننده‌ای را در ایجاد موازنه با محور متقابل خود که توسط آمریکا و رژیم صهیونیستی و سلطنت‌های عربی خلیج فارس اداره می‌شود؛ در برداشته باشد و علاوه بر این، موازنه‌ای متشکل از بازیگران دولتی و غیردولتی را در بر بگیرد که به صورت عینی نظریات جریان اصلی موازنه‌سازی در روابط بین‌الملل را از جمله نظریه موازنه تهدید را دچار چالش کند.

۴-۲. نقش متغیر خرد داخلی و هویت منطقه‌ای در موازنه‌سازی ناقص در

یمن

بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱ میلادی اگرچه از منطقه شمال آفریقا آغاز شد، اما شعله‌های آن به سرعت به حوزه شامات و همچنین شبه‌جزیره عربستان کشیده شد. در این برهه، یمن تنها کشوری در شبه‌جزیره عربستان بود که دارای ساختار پادشاهی محافظه‌کار وابسته به رانت نفت نبوده و از یک حکومت جمهوری اقتدارگرا برخوردار بود. مسئله یمن همانند سوریه از مسائل داخلی آن و تلاش برای اسقاط علی عبدالله صالح آغاز شد، اما موقعیت یمن باعث شد تا به سرعت بازیگران منطقه‌ای نیز اقدام به ورود به عرصه نبرد در یمن کنند.

به طوری که با قدرت گرفتن انصارالله در یمن که از حمایت معنوی جمهوری اسلامی ایران برخوردار بود، عربستان سعودی و بعضی از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس اقدام به تشکیل ائتلاف منطقه‌ای کرده و زمینه جنگ مستقیم و گسترده را در یمن فراهم آوردند. نکته مهم در رابطه با یمن این است که سیاست‌های درونی یمن پیچیده است و اغلب با ائتلاف‌های در حال تغییر در سطح داخلی و منطقه‌ای مواجه است. عربستان سعودی به عنوان همسایه شمالی در طول تاریخ یمن را به عنوان منبع تهدید می‌دیده است و ثبات آن را به طور جدایی‌ناپذیری با امنیت شبه جزیره عربستان مرتبط می‌کرده است؛ خواه این تهدید واقعی باشد یا خیالی، پادشاهی سعودی در طول تاریخ اقدامات متعددی را برای کنترل سیاست در یمن به کار گرفته است که مهم‌ترینش شروع جنگ با آن در سال ۲۰۱۵ میلادی بود (Darwich, 2018: 127). بسیاری این اقدام عربستان را موازنه‌سازی ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک علیه نفوذ و قدرت‌گیری ایران در جنوب شبه جزیره عربستان و بالأخص در یمن تلقی کرده‌اند (همتی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۰۵)؛ (Hemmati and others, 2019: 105). در واقع، همان‌طور که در بخش پیشینی اذعان شد یمن از مهم‌ترین بازیگران «محور مقاومت» در یمن محسوب می‌شود و از این منظر در چارچوب موازنه‌سازی جمهوری اسلامی ایران در منطقه قرار می‌گیرد، اگرچه حمایت ایران از یمن به بخش معنوی آن خلاصه می‌شود، اما بسیاری از بازیگران منطقه از جمله عربستان یمن را در چارچوب بازیگرانی تلقی می‌کنند که به رهبری ایران علیه موجودیت آن‌ها و دیگر کشورهای محافظه‌کار عرب در منطقه اقدام به موازنه‌سازی کرده است. به‌رحال، افزایش قدرت انصارالله در یمن در سال‌های بعد از بیداری عربی منجر به موازنه‌سازی کشورهای چوین بحرین، امارات و عربستان در مقابل محور مقاومت شد و زمینه جنگ گسترده در آن را فراهم آورد.

در نتیجه، مهم‌ترین نکته‌ای که در رابطه با موازنه‌سازی در یمن می‌توان اذعان

کرد این است که موضوع موازنه‌سازی در آن علاوه بر تأثیرپذیری از مؤلفه‌هایی چون شکل‌گیری تهدید در جنوب شبه‌جزیره عربستان، ژئوپلیتیک یمن و همچنین نفوذ ایران در همسایگی عربستان، از مصادیق ایدئولوژیکی و حتی هویتی نیز تأثیر پذیرفته است. انصارالله یمن یکی از بازیگران هویتی در اتحادسازی محور مقاومت محسوب می‌شود که از یک هویت مذهبی شیعی زیدی برخوردار است. شیعیان زیدی جمعیت قابل‌توجهی را در یمن تشکیل می‌دهند. آن‌ها بیشتر در استان‌های شمالی این کشور اقامت دارند. این گروه مذهبی حدود هزار سال پیش توانسته بودند در یمن حکومت تشکیل دهند و از این حیث نقش مهمی در یمن دارند (Doostmohammad & et al, 2012: 98). از این حیث، عربستان انصارالله را که دارای هویت شیعی است خطری برای ماهیت نفوذ و حضور خود در حیات خلوت خود یعنی یمن تلقی می‌کند. در واقع، عربستان در سال‌های قبل از آغاز جنگ با دیپلماسی مذهبی خود اقدام به ایجاد مدارس وهابی و همچنین اشاعه تفکرات وهابیت در یمن می‌کرد و از این طریق به دنبال توسعه نفوذ و حضور خود در یمن بود. از سویی دیگر، علمای وهابی که از جنگ افغانستان بازگشته بودند بیشتر در شمال یمن مستقر شده و اقدام به ترویج افکار وهابی در بخش‌های شمالی یمن می‌کردند (Conesa, 2018: 144). در نتیجه، قدرت‌گیری انصارالله شیعه می‌توانست قدرت عربستان را در یمن با چالش مواجه کند. البته صرف هویت شیعی انصارالله در اینجا موضوعیت پیدا نمی‌کند؛ چراکه متحد پیشینی عربستان در یمن یعنی علی عبدالله صالح خود شیعه زیدی بود؛ اما مسئله شیعی بودن و یا سنی بودن صالح نقش چندان در روابط سیاسی وی با عربستان نداشت. مسئله از آنجا آغاز شد که هویت شیعی انصارالله با برجستگی خاص خود اولاً ابزاری چالش‌برانگیز برای سیاست‌های عربستان و رژیم‌های محافظه‌کار در داخل و منطقه محسوب می‌شد. ثانیاً این هویت شیعی از حیث ایدئولوژیکی با برخورداری از شعائر ضدوهابیستی و ضدصهیونیستی زمینه‌ای را برای نزدیکی

انصارالله به ایران که در حال حاضر سردمدار رویکرد ضدوهابیسم و ضدصهیونیسم در منطقه و همچنین رقیب کشورهای محافظه‌کار عرب هست ایجاد کرد. ضمن اینکه مذهب شیعه زیدی انصارالله نسبت به دیگر انشعابات تشیع در جهان اختلاف کمی با رویکرد مذهب شیعه اثنی‌عشری ایران دارد. در نتیجه، هویت واحد شیعی و همچنین پیشینه اشاعه مذهب شیعه در یمن توسط یک ایرانی و همچنین سابقه حضور ایرانیان در یمن پیش از ظهور اسلام، منطق نزدیکی ایران و انصارالله یمن را تا حدی پوشش داد (هوشی سادات، ۱۳۹۹: ۵۰۹)؛ (Hooshi Sadat, 2019: 509). بنابراین، جنگ یمن و حمله عربستان به این کشور را می‌توان نتیجه یک موازنه‌سازی از سوی عربستان و کشورهای محافظه‌کار عربی تلقی کرد که علاوه بر در برداشتن منطق ژئوپلیتیکی از یک منطق ایدئولوژیکی و هویتی نیز برخوردار است.

اما علاوه بر آغاز موازنه‌سازی در یمن و نقش هنجارهای ایدئولوژیکی و هویتی در تقویت آن باید به روند موازنه‌سازی در آن در طول سال‌های بعد از اقدام به اتحادسازی نیز توجه کرد. منطق اصلی موازنه‌سازی که بر مبنای رویکرد رئالیسم بنا شده است موازنه‌سازی را صرفاً در سطح بین‌المللی و کنش و اندرکنش بازیگران دولتی در یک منطقه و یا نظام بین‌الملل در نظر می‌گیرد، اما روند موازنه‌سازی در یمن در طی سال‌های جنگ به‌خوبی نشان می‌دهد که سطح داخلی و مؤلفه‌های مربوط به بُعد درونی واحدها نیز می‌تواند بر موازنه‌سازی در سطح منطقه‌ای نیز تأثیر بگذارد. اگر بخواهیم یمن را از لحاظ داخلی تحلیل کنیم باید به این موضوع توجه کنیم که یمن دارای دو بافت نامتقارن شمالی و جنوبی است که این بافت بر شدت بحران و منازعات در یمن می‌افزاید. یمن قبل از اتحاد در دهه ۱۹۹۰ میلادی، فاقد دولت مرکزی و از درجه کنترل بسیار ضعیف بر مناطق پیرامونی خود برخوردار بود. به‌طور کلی در شمال یمن منابع کمیاب در یک محیط سخت جغرافیایی تخصیص یافته است. میزان پراکندگی جمعیت به‌طور پراکنده و نسبتاً کم است که توسط بیابان‌ها،

کوه‌ها و سایر موانع طبیعی از یکدیگر جدا شده‌اند. بنابراین، بقا در این منطقه به مقدار مشخصی به خودکفایی محلی و همچنین حفظ مسیرهای تجاری بین منطقه‌ای متکی است. به علاوه محدودیت‌های زیست‌محیطی در این منطقه به طور سنتی نوع انباشت ثروت را که باعث ایجاد شکاف‌های بزرگ اقتصادی می‌شود؛ محدود کرده‌اند (لطفی و نورمحمدی، ۱۴۰۰: ۱۱۷)؛ (Lotfi and Noormohammadi, 2021: 117). یمنی‌های جنوب نیز حاوی اختلافات تاریخی با حکومت مرکزی یمن بودند. یمنی‌های جنوبی اعتقاد دارند که شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن‌ها قبل از اتحاد یمن در دهه ۱۹۹۰ میلادی بهتر بود و همچنین جنوبی‌ها معتقد هستند که به واسطه برخورداری از منابع نفتی، قابلیت‌های بیشتری نسبت به شمالی‌ها دارند و به همین منظور، یمنی‌های جنوب بر این نکته تأکید می‌کنند که باید استقلال خود را دوباره به دست آورند (هوشی‌سادات، ۱۳۹۹، ص. ۵۰۹-۵۱۰). این روند اختلاف میان شمالی‌ها و جنوبی‌ها در طول بحران یمن بعد از سال ۲۰۱۱ میلادی تشدید پیدا کرد و زمینه‌های منازعات داخلی را در یمن را فراهم آورد، به طوری که بسیاری از بازیگران داخلی در یمن از وضع بحرانی شکل گرفته در آن استفاده کرده و اقدام به شکل‌دهی ساختارهای سیاسی خاص خود در یمن کردند.

در این بین، یکی از این بازیگران مهم در یمن «شورای انتقالی یمن جنوبی»^۸ بوده است که یک سازمان تجزیه‌طلب در یمن جنوبی است و ۲۶ شهر شامل پنج استان جنوبی را در دست دارد. این حزب توسط جناحی از «جنبش جنوب»^۹ که به نام «الحرك الجنوبي» نیز شناخته می‌شود، تشکیل شده است (Forster, 2017: 135). این شورا در سال ۲۰۱۷ میلادی اعلام ایجاد حکومت رسمی در جنوب یمن کرد و خواستار بازگشت تقسیم دوباره یمن به دو بخش شمالی و جنوبی شد، اما فارغ از نقش این شورا در روند جنگ داخلی در یمن می‌توان اذعان کرد که تحرکات این شورا و پیامدهای رسمیت یافتن اعلان آن‌ها مبنی بر تشکیل حکومت در جنوب یمن بر معادلات قدرت در سطح

منطقه‌ای تأثیر گذاشت و از این منظر، نقش مؤلفه داخلی را بر مسائل میان‌دولتی و منطقه‌ای را شاهد هستیم. در واقع، در شرایطی که چنین وضعی در یمن حاکم شد امارات متحده عربی به‌عنوان یکی از شرکت‌کنندگان در ائتلاف نظامی علیه انصارالله و همچنین موازنه علیه محور مقاومت در منطقه، اقدام به حمایت از شورای انتقالی جنوب یمن کرد. موقعیت استراتژیک عدن و در اختیار قرار گرفتن آن در دست شورای انتقالی باعث شد تا امارات متحده عربی که به دنبال گسترده‌سازی فضای ژئوپلیتیکی خود و دسترسی به شاخ آفریقا بود اقدام به حمایت از این شورا کند. در نتیجه، در ۲۷ آوریل ۲۰۱۷ میلادی زمانی که عبدربه منصور هادی، ریس جمهور مستعفی یمن اقدام به اعلام برکناری عیدروس الزبیدی - رئیس شورای انتقالی یمن جنوبی و فرماندار عدن از سوی منصور - از سمت خود به‌عنوان فرماندار عدن، به دلیل نزدیکی روابط وی با امارات متحده عربی کرد؛ تظاهرات گسترده‌ای در عدن در حمایت از الزبیدی معزول صورت گرفت. نکته مهم این است که منصور هادی برخلاف اینکه با عربستان رابطه‌ای مطلوب داشت و تحت حمایت آن بود؛ اما امارات متحده عربی را مانند «اشغالگران در شهر» توصیف کرد (Hadi, 2017).

در نهایت عیدروس الزبیدی با کمک و حمایت امارات متحده عربی و نیروی‌های آن، شورای انتقالی جنوبی یمن را تشکیل داد و هادی بلافاصله این شورا را نامشروع خواند (Farrukh, 2017). در نتیجه، با افزایش تنش درونی میان واحدهای سیاسی شورای انتقال جنوب و همچنین حکومت مستعفی هادی، تنش میان امارات متحده عربی و عربستان سعودی به‌عنوان دو عضو شاخص موازنه‌ساز در ائتلاف علیه انصارالله یمن تشدید پیدا کرد و حتی منجر به درگیری نیروهای طرفین در یک جبهه شد. در نتیجه، موازنه قوایی که در یمن توسط بازیگران منطقه‌ای چون امارات، عربستان، قطر، کویت و بحرین شکل گرفته بود با تشدید رقابت میان امارات متحده عربی و عربستان سعودی و با تأثیرپذیری از جریانات و تحولات داخلی یمن روندی ناقص به خود گرفته و

در نهایت موازنه‌سازی ناقص در قبال انصارالله یمن و محور مقاومت شکل گرفت. از این رو، می‌توان اذعان کرد که تحولات عینی در طول جنگ یمن در سال‌های اخیر نشان داد که برخلاف ادعای جریان اصلی روابط بین‌الملل موازنه‌سازی در یک زیرمنطقه صرفاً از فضای منطقه‌ای و یا ساختار نظام بین‌الملل تأثیر نمی‌پذیرد و متغیرهای درونی واحدها می‌توانند بر موازنه‌سازی‌های منطقه‌ای میان‌دولتی تأثیر بگذارند؛ به طوری که مسائل داخلی یک واحد سیاسی درگیر در موازنه منطقه‌ای می‌تواند منجر به تحولاتی در اتحادسازی منطقه‌ای شکل گرفته در آن منطقه شود.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش سعی کردیم با مطالعه‌های موردی و تجربی که در حوزه اتحادها در خاورمیانه در سال‌های پس از بیداری اسلامی سال ۲۰۱۱ میلادی اتفاق افتاده‌اند به بحث ضرورت بازبینی نظریات جریان اصلی موازنه‌سازی در روابط بین‌الملل - نظریاتی که در جریان اصلی رویکرد رئالیسم و شاخه‌های جدید آن مطرح می‌شوند- بپردازیم. در واقع، محور ثقل چالش‌های ایجادشده از سوی مطالعه‌های موردی بحث حاضر ناظر بر مبانی و اصول کلی نظریاتی چون موازنه قوا، موازنه تهدید و موازنه منافع در عرصه روابط بین‌الملل بوده است، چراکه نظریات مذکور با نگاهی ساختاری، عینی و مادی و همچنین رویکرد ناظر بر قدرت محوری، تهدید محوری و یا منفعت محوری به موضوع اتحادها و ریشه موازنه‌سازی‌ها در جهان پرداخته‌اند. البته فرضیه اصلی پژوهش حاضر نیز بر این نگاه متکی نیست که نظریات مذکور کارایی لازم را در بررسی ریشه اتحادها و موازنه‌های منطقه‌ای ندارند؛ برعکس هرکدام از نظریات جریان اصلی موازنه‌سازی روابط بین‌الملل در درون خود متغیرهای مهمی دارند که می‌توانند ریشه بسیاری از اتحادها و موازنه‌سازی‌ها را تشریح کنند، لکن نظریات مذکور از دید تحلیلی کافی و جامع برخوردار نیستند.

درحقیقت، فرضیه اصلی بحث حاضر از عدم کافی بودن نظریات مذکور در

برخورد با ریشه اتحادها در خاورمیانه بحث می‌کند و نه از عدم کارایی آن‌ها. چراکه مطالعه‌های موردی بررسی‌شده در پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در موازنه‌سازی‌های مهم خاورمیانه از جمله موازنه‌سازی‌ها در جنگ سوریه، اتحادسازی در برابر داعش، موازنه‌سازی محور مقاومت در منطقه و همچنین موازنه مربوط به جنگ یمن متغیرهایی وجود دارد که اثری از آن‌ها در نظریات مذکور وجود ندارد، متغیرهایی چون هنجارها، مسائل فرهنگی، عواطف و احساسات، ایدئولوژی، هویت، بازیگران غیردولتی و همچنین متغیرهای داخلی و مربوط به سطح درونی واحدها از موضوعاتی محسوب می‌شوند که از نقطه دید نظریات جریان اصلی موازنه‌سازی در روابط بین‌الملل و بالأخص نظریات موازنه قوا، موازنه تهدید و موازنه منافع دور مانده‌اند. در نتیجه، باتوجه به اینکه نظریات مذکور از دید کافی و جامع در بررسی ریشه موازنه‌سازی‌های اخیر در جهان و به‌خصوص خاورمیانه برخوردار نیستند، احساس نیاز به بازبینی و همچنین اصلاح این نظریات در بین ناظران و متخصصان این مبحث در روابط بین‌الملل بیش‌ازپیش حس می‌شود که وظیفه آن بر عهده اندیشمندان مطرح در حوزه روابط بین‌الملل هست.

پیشنهادها: همان‌طور که اشاره شد اتحادسازی‌های سال‌های اخیر در خاورمیانه نشان می‌دهد که نظریات اصلی جریان موازنه‌سازی در روابط بین‌الملل باوجود تشریح کافی ائتلاف‌ها و اتحادهای بزرگ میان قدرت‌های بزرگ در جهان، توانایی کافی پاسخ به ریشه اتحادها در مناطق را ندارند؛ چراکه ساختار بازی قدرت میان قدرت‌های منطقه‌ای و همچنین موضوعات مختلف ژئوپلیتیکی و مجاورت جغرافیایی و همچنین مؤلفه‌های فرهنگی-اجتماعی که در میان آن‌ها حاکم است موضوع اتحاد میان آن‌ها را با اتحاد میان قدرت‌های بزرگ در جهان متمایز می‌کند. در حقیقت، نظریاتی چون موازنه قوا و یا موازنه تهدید که با دیدی رئالیستی ارائه شده‌اند، عرصه بازی میان قدرت‌های بزرگ را بهتر می‌توانند توضیح دهند تا آنچه در یک منطقه خاص مانند خاورمیانه اتفاق

می‌افتد. در نتیجه، از این منظر تحولات خاورمیانه با مؤلفه‌های خاصی که دربر دارد می‌تواند این نگاه را ایجاد کند که ایجاد تحول در نظریات موازنه‌سازی در مطالعات منطقه‌ای فارغ از آنچه در روابط میان قدرت‌های بزرگ در روابط بین‌الملل در جریان است، امری ضروری است. همچنین موضوع اتحادها در خاورمیانه این دید را در مطالعات بین‌المللی ایجاد می‌کند که ریشه بسیاری از تحولات اجتماعی-سیاسی در مناطق را نمی‌توان با عینک غربی و یا اروپایی توضیح داد. به عبارتی، نظریات اصلی حوزه موازنه‌سازی در روابط بین‌الملل با نگاهی اروپامحورانه و غرب‌گرایانه براساس تاریخ معاصر غرب و به‌خصوص ریشه اتحادها از جنگ جهانی اول تا جنگ سرد در غرب ارائه شده‌اند و بر همین اساس بسیاری از این نظریات در برخورد با تحولات امنیتی خاورمیانه که موضوعاتی جدید را به حوزه مطالعات امنیتی افزوده است با بن‌بست علمی روبرو می‌شوند. در نتیجه، در این حوزه نیز علاوه بر ضرورت بر بازمینی در جریان اصلی نظریات موازنه‌سازی در روابط بین‌الملل، ضرورت توجه به تکوین نظریات بومی منطقه‌محور و تدوین نظریات بومی که بتواند تحولات خاص منطقه خاورمیانه را تشریح و تبیین کند، بیش‌از پیش حس می‌شود.

یادداشت‌ها

Stephan Walt ۱.

Randall Schweller ۲.

Thomas Kuhn ۳.

۴. بررسی نقش هویت در میدان نبرد سوریه به معنای تقابل ذاتی دو مذهب شیعی و سنی نیست، درحقیقت تقابل بازیگرانی که در دو بلوک سنی و شیعی میدان نبرد سوریه قرار گرفته بودند ناشی از سؤبرداشتی بوده است که طی سالیان متمادی این دو گروه هویتی از یکدیگر متصور شده‌اند و براین اساس، اقدام به تقابل با یکدیگر کرده‌اند

Empathy ۵.

۶. Marisa Sullivan

۷. یحیی بن حسین علوی از سادات علوی و زیدی طبرستان در ایران بود که در سال ۲۵۰ هجری بعد از عدم پذیرش دعوتش از سوی مردم طبرستان به یمن مهاجرت کرد و شرایط ترویج تفکرات مذهب زیدی و همچنین پایه‌های حکومت زیدی را در یمن فراهم آورد. همچنین پیش از ظهور اسلام، یمن یکی از نقاطی در شبه‌جزیره عربستان بود که سال‌ها حاکمش از سوی ایرانیان ساسانی انتخاب می‌شد و به‌عنوان حیات خلوت آن‌ها در شبه‌جزیره در نظر گرفته می‌شد.

۸. Southern Transitional Council

۹. جنبش جنوب در سال ۲۰۰۷ و در دوره ریاست جمهوری سابق علی عبدالله صالح تأسیس شد و خواستار جدایی جنوب یمن از بقیه این کشور همانطور که قبلاً تا سال ۱۹۹۰ بوده و در راستای آن تلاش کرده است.

منابع

فارسی

- توسیدید، ت. (۱۳۷۸). تاریخ جنگهای پلویونزی، ترجمه: محمدحسن لطفی. تهران: نشر خوارزمی.
- گریفتس، م. (۱۳۹۱). نظریه روابط بینالملل برای سده بیست و یکم: ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- لطفی، م.، و نورمحمدی، م. (۱۴۰۰). استمرار بحران در یمن و ریشه‌های درونی آن. فصلنامه علمی مطالعات سیاسی جهان، ۱۰(۳)، ۱۱۱-۱۳۱.
- منوچهری، ع. و دیگران. (۱۳۸۷). رهیافت و روش در علوم سیاسی. تهران: نشر سمت.
- مورگنتا، ه. (۱۳۷۴). سیاست میان ملتها، ترجمه: حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بینالمللی.
- همتی، م.، ابراهیمی، ش.، و گودرزی، م. (۱۳۹۹). سیاست موازنه سازی عربستان در برابر ایران در یمن. برنامهریزی فضایی، ۱(۳۶)، ۱۰۵-۱۲۲.
- هوشی سادات، م. (۱۳۹۹). تاریخ سیاسی-اجتماعی خاورمیانه: از عصر قدیم تا پساعصر جدید. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- والتز، ک. (۱۳۹۲). نظریه سیاست بینالملل، ترجمه: غلامعلی چگنیزاده و داریوش یوسفی. تهران: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

References

- Ahmed, N. (2019). Yemeni Civil War: Causes, Consequences, And Prospects. *Jurnal Dinamika Pemerintahan*, 2(2), 82-91.
- Al Alarabiya. (2012, March). Hamas rattles the Resistance Axis. Retrieved April 2022, from Al Alarabiya News: <http://english.alarabiya.net/views/2012/03/03/198264.html>
- Aljazeera. (2014, May 2). The Role of Hezbollah in Syria's War. Retrieved April 2022, from Aljazeera: <https://www.aljazeera.com/news/2014/5/2/the-role-of-Hezbollah-in-Syria's-war>
- Almahamid, Y. (2021). Religion and the Syrian War: A Qualitative Research on the Role of Religion in the Syrian War. Norwegian University of Life Since {Master's Thesis 2021}, 1-58.

- Barzegar, K. (2010). *The Balance of Power in the Persian Gulf: An Iranian View*. belfercenter, Harvard University, 12 p.
- Blanton, S. L., & Kegley, C. W. (2011). *World Politics: Trend and Transformation*. New York: St. Martin's Press.
- Cîrlig, C.-C. (2015). *The international coalition to counter ISIL/Da'esh (the 'Islamic State')*. European Parliamentary Research Service, 12 p.
- Conesa, P. (2018). *The Saudi Terror Machine: The Truth About Radical Islam and Saudi Arabia Revealed*. New York: Allworth.
- Darwich, M. (2018). *The Saudi Intervention in Yemen: Struggling for Status*. Insight Turkey, 20(2), 125-142.
- Doostmohammad, A., & Mousavi, A., & Amani Sari Beigloo, J. (2012). *A Study of the Causes of Wars between the Government and the Shiites*. JOURNAL OF INTERNATIONAL AND AREA STUDIES, 19(1), 97-114.
- Durac, V. (2015). *The Role of Non-State Actors in Arab Countries after the Arab Uprisings*. IEMed Mediterranean, 5 p.
- European parliament. (2017). *The financing of the 'Islamic State' in Iraq and Syria (ISIS)*. Directorate-general for External Policies: Policy Department, 20 p.
- Farrukh, M. (2017, November). *Threat Update: Yemen and Southern Secessionism*. Retrieved April 2022, from critical threats: <https://www.criticalthreats.org/briefs/threat-update/update-and-assessment-November-2-2017>
- Forster, R. (2017). *The Southern Transitional Council: Implications for Yemen's peace process*. Middle East Policy, 24(3), 133-144.
- Gerges, F. (2016). *ISIS: A History*. Princeton: Princeton University Press.
- Goldsmith, L. T. (2011). *Syria's Alawites and the Politics of Sectarian Insecurity: A Khaldunian Perspective** - Ortadoğu Etütleri. Ortadoğu Etütleri, 3(1), 33-60.
- Grigorescu, A. (2008). *East and Central European Countries and the Iraq War*. Communist and Post-Communist Studies, 41(1), 281-299.
- Hadi, M. (2017, May). *EXCLUSIVE: Yemen president says UAE acting like occupiers*. Retrieved April 2022, from Middle East Eye: <https://www.middleeasteye.net/news/exclusive-yemen-president-says-uae-acting-occupiers>.
- Hokayem, E. (2012). *The Gulf States and Syria*. United States Institute of Peace.
- Mirza, M. N., Abbas, H., & Qaisrani, I. (2021). *Anatomising Syrian crisis: Enumerating actors, motivations, and their strategies (2011-2019)*. School of Politics and International Relations, 4(1), 41-54. doi:<https://doi.org/10.47264/idea.lassij/5.1.4>
- Noori, A. R., & Masoudi, H. (2022). *Re-Focusing on Iran-Russia*

- Cooperation in the Syrian Crisis; A 'Broader' Strategic Stability on Agenda. *Geopolitics Quarterly*, 17(4), 156-185.
- Pape, R. A. (2005). Soft Balancing against the United States. *International Security*, 30(1), 7-45. doi:10.1162/0162288054894607
- Pollack, K. M. (2020). The Evolution of the Revolution: The Changing Nature of Iran's Axis of Resistance. American Enterprise Institute.
- Schweller, R. (1998). *Deadly Imbalances: Tripolarity and Hitler's Strategy of World Conquest*. New York: Columbia University Press.
- Schweller, R. L. (1996). Neorealism's status-quo bias: What security dilemma? *Security Studies*, 5(3), 90-121. doi:10.1080/09636419608429277
- Schweller, R. L. (2006). *Unanswered Threats: Political Constraints on the Balance of Power*. Princeton: University Press.
- Seale, P. (1989). *Asad, the Struggle for the Middle East*. California: University of California Press.
- Soltaninejad, M. (2018). Coalition-Building in Iran's Foreign Policy: Understanding the 'Axis of Resistance'. *Journal of Balkan and Near Eastern Studies*, 716-731.
- Steinberg, G. (2021). The "Axis of Resistance": Iran's Expansion in the Middle East Is Hitting a Wall. *German Institute for International and Security Affairs*, 38 p.
- Sullivan, M. (2014). *Hezbollah in Syria*. Institute for the Study of War, 43 p.
- Tan, K. H., & Perudin, A. (2019). The "Geopolitical" Factor in the Syrian Civil War: A Corpus-Based Thematic Analysis. *Sage Articles*, 9(2). doi:10.1177/2158244019856729.
- Walt, S. (1987). *The origins of alliances*. New York: Cornell University Press.
- Waltz, K. N. (2008). *Realism and International Politics*. New York: Routledge.
- Wight, M. (1978). *Power Politics*. New York: Holmes & Maier.